

تحلیل پیرامون عتاب پیامبر ﷺ در سوره عبس

□ خلیل الله طاهری *

چکیده

از دیدگاه شیعه امامیه همه پیامبران الهی دارای عصمت بوده و آنها از هر نوع گناهان صغیره و کبیره پاک هستند. همچنین آنها از لغزش‌های عمدی و سهوی مصون بوده و پیامبران الهی، این مقام را حتی قبل از مبعوث شدن‌شان، دارا می‌باشند. اما گاهی در قرآن کریم به آیاتی مواجه شده و برمی‌خوریم که محتوای آن با عصمت پیامبر ۹ ناسازگاری دارد. مثل آیات نخستین سوره عبس که ظاهراً خداوند پیامبرش را به خاطر رو بر تافتن از شخص نابینا و مؤمن، مورد عتاب و سرزنش خویش قرار داده است. در این مقاله نکات ظریف و قابل توجه در آیات، مورد دقت و ارزیابی قرار گرفته است و با دلایل قرآنی، روایی و عقلی به اثبات رسیده که مقصود از شخص مورد سرزنش شده، پیامبر ۹ نبوده، بلکه یک فردی از افراد اموی بوده است. به این صورت که: در مرحله‌ی نخست، آیات زیاد و فراوانی وجود دارد که به عصمت پیامبر ۹ با صراحت تمام بیان می‌کند، بنابراین، امکان ندارد که خداوند بر خلاف آنها چیزی بگوید که لازمه آن عدم معصومیت پیامبرش می‌باشد.

دوم اینکه: برخی از روایاتی که می‌گویند: فرد توبیخ شده پیامبر ۹ می‌باشد، از کجا معلوم که جعلی و ساختگی نباشند؟ چون سلسله‌ی بنی امیه برای محو کردن نام پیامبر ۹ و آیین حضرت محمد ۹ از هیچ کوشش تلاشی دریغ نورزیدند. آیا نمی‌توان گفت که یکی از همان تلاش‌ها جعل و ساختن روایات کذب و دروغ بر علیه پیامبر ۹ بود؟

سوم اینکه: ضمایر موجود در آیات نیز با وجود قرآین و نشانه‌های زیاد در قرآن، قابل تحلیل و توجیه است. به گونه‌ی که دامن عصمت پیامبر ۹ از آلودگی و لغزش مصون بماند.

* فارغ التحصیل سطح چهار مجتمع آموزش عالی فقه.

کلیدواژه‌ها: اخلاق، عبس، تولى و شأن نزول.

مقدمه

حمد و سپاس خدای پاک را که قرآن مبین و حبل متین را، از طریق جبرئیل امین از مصدر فیض عظیم وجود و عالم جبروت، به ساحت خاک فرود آورد، تا با دلالت کلمات تامات آیات باهرات، و با هدایت آیات محکمات و متشابهاتش، بندگان خاکی را از وادی سوزان جهالت و دنائت به گلستان معرفت و شرافت رهنمون شده و کاوشگران حق را به شاهراه حقیقت سوق دهد. درود بی پایان بر روان تابناک و مطهر رسول گرامی اسلام^۹ که بر آیینۀ زلال وجودش عالی ترین پرتوی وحی تجلی یافت. درود خدا و فرشتگانش بر خاتم انبیاء که برای رشد و تکامل ارزشهای اخلاقی جامعه بشری مبعوث گردید. همان طور که خودش نیز فرمود: «اِنِّی بَعُثْتُ لَانْتَمِ مَکَارِمَ الْاِخْلَاقِ» (مجلسی: بی تا/۳۷۲/۶۷) همانا، من برای تکمیل کردن مکارم اخلاق مبعوث شده ام. سلام همه موجودات بر آن اسوه اخلاق و انسانیت که خدایش به خُلق عظیم او را ستود آنجا که فرمود: «وَ اِنَّکَ لَعَلٰی خُلِقَ عَظِیْمٌ...» (قلم/۴) تو صاحب اخلاق عظیم و بسیار برجسته ای هستی. و در جای دیگر نیز او را به عنوان اسوه اخلاق معرفی می کند: «لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رَسُوْلِ اللّٰهِ اُسُوَّةٌ حَسَنَةٌ.» (احزاب/۲۱) همانا سرمشق و الگوی زیبایی در (شیوه پندار و گفتار و کردار) پیغمبر خدا برای شما است.

بدون تردید ایثار و از خود گذشتگی، عفو و گذشت از حقوق فردی و شخصی، تقدم در سلام کردن، عیادت بیماران، مهمان نوازی و فقیر نوازی، اطعام مساکین، تواضع و فروتنی به خصوص نسبت به مؤمنان، احترام به شخصیت، اندیشه و عقیده دیگران، عدم توهین و بی حرمتی به هیچ فردی (خواه مؤمن باشد یا کافر) و... جلوه هایی از سیره اخلاقی نبی اکرم^۹ می باشند که براساس اسناد مسلم تاریخ غیر قابل انکار است، اصولاً قرآن رمز موفقیت و پیروزی در مأموریت و رسالتش را در رحمت و رأفت و در نرم خوئی و مهربانی ایشان قلمداد کرده است: «فِیْمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ کُنْتَ فَظًّا غَلِیظًا لَّانْقَضُوا مِنْ حَوْلِکَ» (آل عمران/۱۵۹) از پرتو رحمت الهی در برابر آنها نرم (و مهربان) شدی و اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند.

سؤال که ممکن است برای هر انسان مؤمن و متدین در اینجا پیش بیاید اینست: با وجود این

همه تحسین، تعظیم و تمجید که خداوند تبارک و تعالی از پیامبر عظیم الشان خود در قرآن کرده و او را به عنوان بهترین الگو و نمونه اخلاق و انسانیت به بندگانش معرفی نموده است، اما در برخی آیات، مثل آیات نخستین سوره عبس ظاهراً به خاطر بعضی عملکردها و رفتارهای نامناسب آن حضرت با دیگران خداوند او را مورد عتاب و سرزنش قرار داده است؟ آنجا که می‌فرماید: عَبَسَ وَ تَوَلَّى؛ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى؛ وَ مَا يَدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزْكِي؛ أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى؛ أَمَّا مَنْ اسْتَغْنَى؛ فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى؛ وَ مَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزْكِي؛ وَ أَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى؛ وَ هُوَ يَخْشَى؛ فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (عبس/۱-۱۰) چهره درهم کشید و روی برتافت! از اینکه نابینایی به سراغ او آمده بود! تو چه می‌دانی شاید او پاکی و تقوی پیشه کند؟ یا متذکر گردد و این تذکر به حال او مفید باشد؛ اما آن کس که مستغنی است؛ تو به او روی می‌آوری! در حالی که اگر او خود را پاک نسازد چیزی بر تو نیست؛ اما کسی که به سراغ تو می‌آید و کوشش می‌کند؛ و از خدا ترسان است؛ تو از او غافل می‌شوی. آیا میان این آیات و آیات فوق نوع پارادوکسیکال وجود ندارد؟ آیا این آیات، عصمت و پاکی پیامبر گرامی اسلام را مخدوش و مغشوش نمی‌کنند؟

نوشتار پیش رو، برای پاسخ دادن به این سوالات بنیان شکن، سعیش بر آن است که در راستای دستیابی به نکات مفید، مطلوب و در خور منطق و عقل، بتواند غبار تضادها و تعارض‌های موجود را از چهره نورانی آیات مذکور بزدايد و گوهر عصمت و قداست پیامبر عزیز اسلام را هویدا و آشکار کند. اما قبل از ورود به بحث لازم میدانم، برخی واژه‌های کلیدی را طبق رسم پژوهش در حد نیاز تعریف و توضیح دهیم.

مفهوم‌شناسی

اخلاق: اخلاق در اصل واژه‌ای عربی است که مفرد آن خُلُق و خُلُق می‌باشد. در لغت به معنای «سرشت و سبجیه» به کار رفته است اعم از این که سبجیه و سرشتی نیکو و پسندیده باشد مانند جوان مردی و دلیری، یا زشت و ناپسند باشد مانند فرومایگی و بزدلی (زبیدی، ۱۳۷۲: ۳۳۷/۶) اخلاق در اصطلاح اندیشمندان و فیلسوفان اسلامی، عبارت است از صفت و هیئت‌های پایدار در نفس که موجب صدور افعالی متناسب با آنها به طور خودجوش و بدون نیاز به تفکر

و تأمل از انسان می‌شوند. (مصباح یزدی/۱۳۸۱/۲/۱۳) عبس: عبس یعنی اخم کردن، جبین درهم کشیدن، خیره یا غضبناک نگاه کردن، جدی نگاه کردن، تشریفی کردن. عبس فی وجهه: به او اخم کرد، نگاه غضب آلود به او افکند. (آذرتاش آذرنوش/۱۳۸۴/۳/۴۱۹) عبس یعنی رو ترش کرد و اعراض و بی‌اعتنائی کرد. (قرشی، ۱۳۷۱: ۴/۲۸۵) (طریحی، ۱۳۷۵: ۴/۸۴) راغب گفته: علت عبوسی تنگی نفس است یعنی چیزی را ناپسند می‌دارد و در اثر ناراحتی درون چهره درهم می‌کشد. (راغب اصفهانی/۱۴۱۲/۴۴۴/۵)

تولی: تولی معانی متفاوت دارد. در فرهنگ معاصر عربی به فارسی جامع تر از هر فرهنگ دیگر به معانی آن پرداخته و گفته است، تولی به معنای پرداختن، مشغول شدن (به کاری)، متصدی (امری) شدن، مأمور (به کاری شدن)، تحویل گرفتن، به عهده گرفتن، تقبل کردن، روی آوردن (به کاری)، زیر نظر گرفتن (چیزی را)، مسئولیت چیزی را به عهده گرفتن، ولایت یافتن، حکومت یافتن، روی گرداندن، اعراض نمودن، پرهیز کردن، دوری جستن، اجتناب کردن چشم پوشیدن (از چیزی) پشت کردن (به چیزی) (آذرتاش آذر نوش/۱۷۷/۱) در این مقال، معانی روگرداندن، اعراض نمودن و ... مورد نظر است.

دیدگاه‌ها راجع به شأن نزول سوره عبس

در این زمینه دو دیدگاه وجود دارد که هر یک جداگانه به ترتیب ذیل مورد تحلیل و تبیین قرار می‌گیرد:

دیدگاه نخست

شأن نزول مربوط به پیامبر^۹ عده زیادی از اهل سنت مثل فخر رازی، سیوطی، ابن عربی (ابن عربی/۱۴۲۲/۲/۴۰۸) صاحب تفسیر کشف الاسرار (رشیدی میبیدی/۱۳۷۱/۱۰/۳۸۰-۳۸۱) معتقدند که این سوره در باره پیامبر^۹ نازل شده است؛ حتی فخر الدین رازی در تفسیر کبیرش ادعای اجماع کرده و می‌گوید: مفسرین اجماع دارند بر این که: آنکه عبوس شد و اعراض کرد پیامبر^۹ و شخص نابینا نیز ابن ام مکتوم است. عین عبارت فخر رازی اینست: أجمع المفسرون علی أن الذی عبس و تولی، هو الرسول علیه الصلاة و السلام، و أجمعوا [علی] أن الأعمی هو ابن أم مکتوم (فخر رازی/۱۴۲۰/۳۱/۵۲) و سیوطی در تفسیر در المنثور از عایشه نقل کرده که

گفته: و أخرج ابن المنذر و ابن مردويه عن عائشة قالت كان رسول الله صلى الله عليه و سلم فى مجلس فى ناس من وجوه قريش منهم أبو جهل بن هشام و عتبة بن ربيعة فيقول لهم أليس حسنا ان جئت بكذا و كذا فيقولون بلى و الله فجاء ابن أم مكتوم و هو مشتغل بهم فسأله فاعرض عنه فانزل الله أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى ... وَ أَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى وَ هُوَ يَخْشَى فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى

يعنى ابن أم مكتوم. (سيوطى/بى/تا/۳۱۴/۶) رسول خدا ۹ در مجلسى از وجوه و سران قريش كه از ايشان ابو جهل بن هشام و عتبة بن ربيعه بود نشسته بود و مى گفت آيا خوب و نيكو نيست اگر من به چنين و چنان آمدم و آنها ميگفتند چرا بخدا قسم. پس عبدالله ابن ام مكتوم آمد و آن حضرت با قريش مشغول بود پس چيزى سؤال كرد و آن حضرت اعراض نمود پس خدا نازل نمود (أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى) وَ أَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى وَ هُوَ يَخْشَى فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى).

همچنين از مالك ابن انس نقل شده كه ابن ام مكتوم نزد رسول خدا آمد در حالى كه او با ابى بن خلف صحبت مى كرد، پس از او كناره گيرى كرد و روى گرداند و خداوند نازل كرد «عيس و تولى» را. (ابن كثير/بى/تا/۳۱۷/۶) و (طبرى/بى/تا/۴۷۰/۴)

در تفسير سور آبادى، كه ابو بكر سور آبادى، مفسر سنّى اهل سنت در قرن پنجم آن را نوشته است، در اين مورد گفته:

شان نزول اين آيت آن بود كه روزى رسول عليه السلام با گروهى از اشراف قريش نشسته بود، ايشان را به اسلام مى خواند. مردى از ياران رسول نام وى عبد الله بن ام مكتوم - مردى درويش و ضرير - نزديك رسول آمد گفت يا رسول الله علمنى شيئا مما علمك الله. رسول روى از وى بگردانيد. وى از ديگر سوي در آمد هم چنان گفت. رسول روى در وى ترش كرد و از وى بگردانيد. عبد الله از آن اندهگن شد، بازگشت. در حال، خداى تعالى بينايى رسول باز استد چنان كه نيز باز نديد. بدانست كه آن عقوبت چه بود، زود عبد الله را باز خواند و وى را در بر گرفت و بناخت و ردائى خويش فرو كرد او را بر آن نشانند و دل وى را خوش كرد. در ساعت خداى تعالى بينايى وى باز داد، جبرئيل آمد و اين سورة آورد. (سور آبادى/۱۳۸۰/۴/۲۷۶۷)

صاحب تفسير روح البيان صراحتاً گفته ضمير به پيامبر ۹ بر مى گردد. عين عبارتش اينست: «أَنَّ جَاءَ الْأَعْمَى الضمير لمحمد ﷺ و هو علة لتولى.» (حَقَّى بُرُوسَى/بى/تا/۳۳۱/۱۰)

دیدگاه دوم

شان نزول مربوط به شخص بنی امیه: اما اغلب امامیه مثل، صاحب تفسیر صافی، قمی، علامه طباطبایی و برخی اهل سنت مثل قرطبی و ابن کثیر شأن نزول آن را در مورد پیامبر ۹ قبول ندارد، بلکه برخی آن را مربوط به عثمان می‌دانند. مثلاً فیض کاشانی و قمی گفته‌اند: «ان جاءه الاعمی» در مورد عثمان و ابن مکتوم نازل شده است، و ابن مکتوم مؤذن پیامبر ۹ و شخص کوری بود که خدمت پیامبر ۹ آمد و اصحاب نزد آن بزرگوار حضور داشتند که از جمله آنها عثمان بود. نبی مکرم اسلام ۹ او را بر عثمان مقدم داشت؛ از این رو عثمان چهره عبوس کرد و از ابن مکتوم روی برگرداند. به همین خاطر خداوند سوره عبس و تولی را در مورد عثمان نازل فرمود.* (فیض کاشانی/۱۴۱۵/۵/۲۸۴)

مرحوم طبرسی او را فردی از بنی امیه دانسته و در این مورد حدیث از امام صادق نقل کرده که امام فرمود: «أنها نزلت فی رجل من بنی أمیة کان عند النبی ۹ فجاء ابن أم مکتوم فلما رآه تقدر منه و جمع نفسه و عبس و أعرض بوجهه عنه فحکی الله سبحانه ذلك و أنکره علیه» یعنی این آیات در باره مردی از بنی امیه نازل شده که در حضور رسول خدا نشسته بود، ابن ام مکتوم آمد، مرد اموی وقتی او را دید، سن را کثیف پنداشته، دامن خود را از او جمع کرد، قیافه‌اش را در هم کشید، چهره خود را عبوس نموده و رویش را از او گردانید و خدای تعالی داستان‌ش را در این آیات حکایت نموده عملش را توبیخ نمود. (طبرسی/ابی تا/۴۳۷) وجه مشترک این دو دیدگاه این است که پیامبر ۹ با یکی یا تعدادی از اشراف و بزرگان از مشرکین قریش جلسه‌ای تشکیل داده بودند. هدف آن حضرت در این جلسه ویژه، دعوت مدعوین به اسلام، هدایت، ارشاد و در نهایت، سعادت ابدی آنان بود.

روشن است که آن جناب در این مورد اهتمام و سیعی بلیغ و فزون از حد تصور داشته است. چنانچه که قرآن کریم، او را این گونه توصیف می‌کند: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ.» (توبه/۱۲۸) رسولی از خود شما به سوی تان آمد که رنج‌های شما بر او سخت است، و اصرار به هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان رئوف و مهربان است. این جلسه از اهمیت ویژه برخوردار بود. زیرا ممکن بود با ایمان

آوردن افراد متنفذ و تأثیر گذار در آن جلسه عامه مردم نیز تحت تأثیر آنان قرار گرفته و راه هدایت را در پیش می گرفتند، در اثنای این جلسه که پیامبر (ﷺ) در موقعیت حساسی قرار داشت، ناگهان عبدالله بن ام مکتوم وارد شد و شروع کرد به سوال کردن از پیامبر ۹.

نقد و بررسی دیدگاه اول

قبل از هر گونه بحث باید به این مسأله توجه کرد که از این آیات، چه چیزی به ذهن می آید؟ دو نکته مهم را می توان از آن فهمید: یکی این که در آیه های اول و دوم ضمیر غایب آمده: «عبوس شد و تحویل نگرفت از این که يك كورى طرفش آمد»؛ اما آیات بعدی ضمیرها مخاطب است. پس مخبر عنه (کسی که از او خبر داده شده) و مرجع ضمیر در آیات مشخص نشده است که واقعاً چه کسی مورد عتاب قرار گرفته است، به خاطر همین ابهام است که در شأن نزول آنها اختلاف بین مفسرین شکل گرفته است. نکته دیگر این که: لحن عتاب و سرزنش بسیار شدید است، زیرا اولاً ضمیر غایب نشان دهنده روی گردانی خداوند از اوست، ثانیاً استفاده از ضمیر مخاطب شدت سرزنش را بیشتر می کند، فخر رازی در این مورد می گوید: «بدان که در خبر دادن از آن چه از رسول الله سر زد و سپس اقبال و روی آوردن به او به صورت خطاب، دلیلی بر زیادتی انکار و توییح است. مانند کسی که از فردی که نسبت به او جنایتی مرتکب شده به مردم شکایت می کند و سپس روی به آن جانی می آورد، زیرا شکایت به صورت رو در رو و از جهت توییح و سرزنش و حجت آوردن شدید تر است. (فخر رازی/۱۰/۳۳۱) ثالثاً برخورد نامناسب با انسان نابینا که معمولاً بیش از هر کسی دیگر قابل ترحم است بر این توییح افزوده است. (طباطبایی/۱۳۷۴/۲/۳۲۵) با توجه به این نکات دیدگاه اول با چالش های عدیده و اشکالات جدی ذیل مواجه است:

الف): متضاد با مقام اخلاق و عصمت: در باور شیعه همه انبیاء الهی از بدو تولد تا پایان عمر، معصوم هستند؛ یعنی علاوه بر اینکه در تلقی وحی و تبلیغ آن نه عصیان می کنند و نه خطا، در اعمال شخصی خود نیز مرتکب کوچکترین عصیان و خطا نمی شوند. از این رو برکناری آنها از گناه و اشتباه، حد اعلاى قابلیت اعتماد را به آنها می دهد. زیرا بدون عصمت

اهداف بعثت محقق نمی‌شود. هدایت و تربیت «یزکیه و يعلمهم الكتاب و الحکمه.» (آل عمران/۱۴۶) دو هدف مشترک همه پیامبران الهی است، لازمه تأثیر گذاری پیامبران در هدایت و تربیت مردم نیز این است که موجبات گرویدن مردم به مربی در آنان جمع باشد. مثلاً اگر مربی دارای گفتار شیرین و سخنی فصیح و منطق استوار باشد، ولی در وجود و صفحات زندگی او عوامل تنفر انگیزی وجود داشته باشد که موجب تفرق و دوری مردم گردد، در این صورت هدف بعثت تأمین نمی‌شود و مقصود به دست نمی‌آید.

بنابراین حتماً باید پیامبران آسمانی از یک سلسله عیوب جسمی و اخلاقی که باعث تنفر مردم از آنان می‌گردد، منزّه و مبرا باشند تا هدف اساسی بعثت تأمین گردد. بدون شک رفتار توهین آمیز و خفت آور با انسانهای مستضعف و پاکدامن از جمله امور تنفرزا است که حتی انسان معمولی را از وادی اعتماد و اطمینان طرد می‌کند، چه رسد به پیامبر (P) که به میزان اهمیت رسالتش سیره، روش و منش او نیز برای جامعه حساس برانگیز است بگونه‌ای که با کوچکترین خطا، رشته اعتمادش با دیگران از بین رفته و می‌گسلد. رو برتافتن و چهره درهم کردن با نابینای پاک سرشت و موحد و توجه به انسانهای مغرور، مرفّه، بی درد و مشرک حتی از مؤمن عادی و نیکوکار امر ناشایست و گناه تلقی می‌شود. به همین جهت قرآن عامل آن را به شدت تمام نکوهش کرده است. پس چگونه انسانی مثل پیامبر ۹ که در حد اعلای از فضایل اخلاقی و انسانی سیر می‌کردند چنین رفتار سبک و نفرانگیز از او صادر شود. پس با توجه به ابهام آیات در رابطه با صاحب خبر عقل حکم می‌کند که قطعاً شخص ملامت شده پیامبر ۹ نبوده است.

ب): ناسازگاری با برخی آیات قرآن: در قرآن آیاتی وجود دارد که با دیدگاه اول راجع به شأن نزول کاملاً در تضاد است. به عنوان نمونه خداوند در کتاب آسمانی خویش پیامبر ۹ را به خاطر خُلُقِ عظیمش ستوده و فرموده است: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ.» (قلم/۴) تو صاحب اخلاق عظیم و برجسته‌ای هستی. چگونه قابل تصور است که خدای متعال به این صفت او را به طور مطلق بستانی، سپس چنین خُلُقِ نکوهیده‌ای را به او نسبت دهد؟ این بمعنای این است که ما بگوییم: پیامبر ۹ به اغنیاء متمایل است، هر چند کافر باشند و برای بدست آوردن رضایت آنها از فقراء روی گردان است، هر چند که مؤمن و هدایت یافته باشند. به عبارت دیگر تمجید و تحسین پیامبر ۹ با عبارت

«خلق عظیم» که به نحوی مطلق بیان شده است، یعنی برای زمان خاص نیست و توییخ ایشان به خاطر آن عمل زشتی که قبح آن از بدیهیات عقلی است چگونه با هم سازگار است و خداوندی که «عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ.» (انعام/۷۳) است چطور از این امر پارادوکسیکال ناآگاه بوده است؟ او چگونه با وجود چنین اشتباه بزرگ مقام نبوت را به او بخشیده است و او را به عنوان اسوه حسنه معرفی فرموده است: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ.» (احزاب/۳۱) برای شما اگر به خدا و روز قیامت امید می‌دارید و خدا را فراوان یاد می‌کنید، شخص رسول الله مقتدای پسندیده‌ای است. بخصوص این که خداوند در سوره حجر که در اول دعوت علنی اسلام نازل شده به آن جناب دستور داده بود که اعتنایی به زرق و برق زندگی دنیا داران نکند و در عوض در مقابل مؤمنین تواضع کند: «لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ.» هرگز چشم خود را به نعمت‌هایی که به گروه‌هایی از آنها [کفار] دادیم میافکن و به خاطر آنچه آنها دارند غمگین مباش و بال و پر خود را برای مؤمنین فرود آر. (حجر/۸۸) و همچنین در همین سوره و در همین سیاق او را مامور ساخت که از مشرکین اعراض کند: «فَاَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ.» (حجر/۹۴) آشکارا آنچه را ماموریت داری بیان کن و از مشرکان روی گردان (و به آنها اعتنا نکن) آن وقت چگونه ممکن است آن بزرگوار که از عالی‌ترین خلق کریم برخوردار است خلاف این دستورات عمل کند و بجای اعراض از مشرکین، از مؤمنین اعراض نماید و به جای تواضع در برابر مؤمنین در برابر مشرکین تواضع کند! پس به هیچ وجه این دیدگاه قابل دفاع و توجیه پذیر نیست.

ج): مخدوش بودن سند روایت: علاوه بر مواردی که در نقد این رأی در بالا مطرح شد، نکته اساسی و مهم آن است که این رأی بر اساس روایاتی است که از طریق اهل سنت نقل شده است. ثانیاً روایات مذکور در طبقه صحابه به ابن عباس، عایشه و انس ختم می‌شود. (سیوطی/بی تا/۴/۴۷۰) و (طبری/بی تا/۳۰-۵۰) توجه به این که آیات یاد شده از آیات مکی و در ابتدای دعوت علنی اسلام نازل شده است، آنها نمی‌توانسته‌اند شاهد ماجرا باشند، پس امر مردد است بین این که جریان را از دیگران شنیده و نقل کرده‌اند که (در این صورت چون به آن هیچ تصریحی نشده، روایات مذکور مقطوع یا مرسل اند) و یا این که این روایات ساختگی و از زبان ایشان نقل

شده است؛ بدان گونه که روایات جعلی فراوانی به خصوص از زبان عایشه در کتب روایی نقل شده است. (در مورد نقل احادیث جعلی از عایشه به کتاب علامه عسکری مراجعه شود) (عسکری/۱۳۷۸/۲۰۷) انس نیز از کسانی است که در کتمان حقایق دستی داشته است و به قول او نمی‌توان اعتماد کرد. (جویی/۱۴۰۹/۳/۲۳۹-۲۴۱) مضافاً بر این که این حدیث از لحاظ متن و محتوا نیز مضطرب‌اند که به منظور رعایت اختصار از آن صرف نظر می‌کنیم.

احتمال دارد روایات مذکور ساختگی باشند، زیرا این یک واقعیت تاریخی غیر قابل انکار است که بنی امیه بعد از به دست گرفتن قدرت، فعالیت‌های تخریبی خویش را علیه پیامبر (P) و خاندانش آغاز کردند و به هر نوع حيله و ترفند متوسل شدند که مهم‌ترین آن جعل احادیث نادرست و سخیف بود که به پیامبر (P) نسبت می‌دادند تا نام و نشان آن بزرگوار را از اذهان برای همیشه تاریخ محو کنند. همان‌طور که معاویه بن ابی سفیان خود اعتراف کرده و گفته بود: «لا والله الا دفنا دفناً» نه به خدا سوگند! آرام نمی‌نشینم مگر این که نام رسول خدا را دفن کنم. (ابن جوزی/۱۳۸۶/۴/۴۰-۴۱)

نقد و بررسی دیدگاه دوم

نظریه‌ای که، شخص مورد عتاب را، غیر پیامبر دانسته‌اند نیز ناتمام است، زیرا برخی آیات را به گونه تفسیر کرده‌اند که فقط بر رسول اکرم^۹ منطبق است. مثلاً علامه طباطبایی با وجود مخالفت شدید با دیدگاه اول در تفسیر آیات ۱۰-۸ گفته: «به آن کس که شتابان نزدت می‌آید تا به آن چه از معارف دین می‌آموزد، متذکر و پاک شود... تو از او بر می‌تابی و...» (طباطبایی/۱۳۷۴/۲/۲۰۳) این بیان ایشان در توضیح آیات مذکور است که بر کسی جز شخص رسول گرامی اسلام نمی‌تواند منطبق شود. آیا آموزش معارف دین به مردم و زمینه سازی جهت موعظه، تذکر و در نتیجه، طهارت روحی و اخلاقی آنها جز بر رسول اکرم (P) قابل انطباق است؟ آیا این آیات می‌تواند خطاب به افراد دیگری باشد که در محضر آن بزرگوار بودند؟ علاوه بر این با دلایل مفصل ایشان بر نقد نظریه اول که در سطور قبل بیان شد ناسازگار است. اگر براهین ایشان درست باشد پس نباید آیات را بگونه تبیین کند که فقط منطبق بر

پیامبر ۹ باشد، چرا که منجر به تناقض می‌شود.

اشکال دیگر این که: در قرآن هیچ موردی یافت نمی‌شود که خداوند متعال کسی از مشرکان یا بزرگان ایشان را آن قدر قابل اعتنا دانسته باشد که این گونه به تفصیل، مخاطب خویش قرار دهد و اساساً داب و روش کلام حق تعالی بر خلاف آن است؛ پس تطبیق آیات مذکور بر غیر رسول خدا ۹، به ویژه با توجه به مضامین آنها بسیار دشوار و تکلف آمیز است.

دیدگاه مقرون به صواب

به نظر می‌رسد هر یک از دو رأی یاد شده ی فوق پیرامون آیات مورد بحث، بیانگر بخشی از حقیقت ماجرا، و نه همه آن است. یعنی آیات مذکور، دو بخش مجزا دارد: قسمتی در شأن پیامبر ۹ و قسمتی در باره ثروتمند قریشی است.

این آیات به صورت ایجاز بیان شده به گونه که هر بخشی از آن به فرد یا افراد جداگانه‌ای اشاره دارد، اما به دلیل یکسان بودن ضمائر در جمع، افراد، تذکیر و تأنیث با آیاتی که تنها دگرگونی در التفات دارند، مشتبه شده است. به دلیل این که توجه به برخی آیات مشابه آیات مورد بحث، مدعای ما را می‌تواند به اثبات برساند. به عنوان مثال در سوره یوسف، پس از اثبات بی‌گناهی آن حضرت، از قول عزیز مصر این چنین آمده است: «يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ.» (یوسف/۲۹) ترجمه محض این آیه چنین است: «ای یوسف از این، درگذر و بر گناه خویش طلب بخشش و آمرزش کن که همانا تو از خطاکاران هستی» واضح است که اگر اختلاف ضمائر مؤنث و مذکر در این آیه در نظر گرفته نشود و یا به عبارتی اگر این ویژگی در زبان عرب نبود (همان گونه که در زبان فارسی نیست) از آیات این گونه مستفاد می‌شد که دو فعل امری که در آیه آمده «اعرض عن هذا» و «استغفري لذنبك» خطاب به یوسف است، بدان جهت که در ابتدا او را مخاطب ساخته است. با این فرض یعنی صرف نظر از اختلاف ضمائر در مذکر و مؤنث مخاطب، تنها با توجه به آیات پیشین و فضای کلی این جریان است که می‌توانیم متوجه شویم که امر به استغفار از گناه، خطاب به زلیخا بوده است؛ زیرا او بود که برگناه همت گماشت.

ولی اختلاف ضمائر در آیه مذکور این زحمت را از دوش مخاطب خود بر داشته و روشن است که مفهوم صحیح آن این است: ای یوسف! از این موضوع صرف نظر کن! و تو ای زن! [ذلیخا] نیز از گناهت استغفار کن که از خطاکاران بودی. نمونه دیگر این نوع خطاب، آیات ۳۱ تا ۳۴ سوره احزاب است که می‌فرماید: «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (احزاب/۳۱-۳۴) و در خانه های خود بمانید و همچون جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید، و نماز را بر پا دارید و زکاة را ادا کنید، و خدا و رسولش را اطاعت نمائید، خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد. وَ اذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا. و آنچه که از آیات خدا و حکمت در خانه‌هایتان تلاوت می‌شود یاد کنید همانا خداوند (نسبت به شما) دارای لطف و (از کارهای شما) آگاه است.

با اندک دقت متوجه خواهید شد که در ابتدای این آیات، روی سخن با زنان پیامبر^۹ است و همه مطالب با ضمیر جمع مؤنث مخاطب آمده است، اما در میانه آیه^{۳۳}، به یک باره ضمیرهای یاد شده به ضمیر جمع مذکر مخاطب تغییر می‌یابد که نشان می‌دهد آنها از جنس زنان پیامبر^۹ نیستند. یعنی هر قسمت از آن به فرد یا گروه خاصی اشاره دارد که اگر اختلاف ضمائر از لحاظ جمع مؤنث مخاطب و جمع مذکر مخاطب وجود نداشت و با قطع نظر از قرینه‌های حالیه، مشکل در درک آیات پیش می‌آمد. آیاتی که در بخشی از آن، فرد یا گروه خاصی مورد نظر است و در بخشی دیگر، فرد یا گروه دیگر، اما این دو فرد یا دو گروه در مواردی مانند تذکیر، تأیید، یا جمع و افراد یکسان‌اند مسلماً فهم درست آیات با چنین ویژگی دقت فزون تری از آیات پیشین می‌طلبد و چه بسا بدون تبیین ائمه اهل بیت: این مهم امکان‌پذیر نباشد. اکنون با این توضیحات، به آیات ابتدایی سوره عبس باز می‌گردیم. اگر به فضای کلی جلسه پیامبر^۹ با اشراف قریش برگزار کرده بود اندکی دقت کنیم پی خواهیم برد که اولاً ابن ام مکتوم از آن جهت که فردی نابینا بود، بسیار طبیعی است که در هنگام ورود به جلسه، به طرف آن اشراف رود و درکنار ایشان قرار گرفته و تماس با آنان بایستد یا بنشیند، به ویژه با توجه به

شرایط خاص جلسه که حضرت مشافهه و رو در رو و قاعدتاً در فاصله مکانی بسیار نزدیک با ایشان نجوا و گفت گو می کرده است.

ثانیاً با توجه به خوی اشرافی و استکبار و نخوتی که معمولاً اشراف دارند و مخصوصاً سران قریش که کبر و خود بینی آنان مثال زدنی بوده است، کاملاً طبیعی خواهد بود که از آمدن یک نابینای فقیر و ژنده پوش به نزدیک شان بسیار متألم و ناراحت شوند و لذا روی درهم کشند و عبوس شوند. این مطلب، طبیعت قضیه و خلق و خوی متکبرانه اشراف مذکور است. حالا اگر امر مخیر شود به عبوس شدن یک اشرافی از چنین پیش امدی و عبوس شدن پیامبر (ﷺ) که متخلق به خلق عظیم بوده، از حضور نابینای طالب هدایت در جلسه خصوصی وی، هیچ فرد منصفی حکم به مورد دوم نمی کند. بعبارت: اگر قرار باشد که ما خصوصیات اخلاقی پیامبر^۹ را در نظر گرفته و از جانب دیگر صفات رذیله ی انسان های متکبر و پر نخوت سران قریش را در نظر بگیریم، عقل سلیم حکم می کند که مخاطب آیات، سران متکبر قریش بوده است نه پیامبر اسلام.

ثالثاً این که رسول اکرم^۹ از آنجایی که «رحمت للعالمین» است و از آن جهت که دارای اخلاقی است بس والا، که خداوند او را می ستاید و از آن جهت که مأمور به خفص جناح برای مؤمنان است، از آمدن ابن ام مکتوم به هیچ وجه ناراحت و ترش روی نشد، اما تنها به جهت موقعیت خاص جلسه و به دلیل این که می پنداشت، ایمان آوردن سران قریش [سران حاضر در جلسه] راه را برای ایمان عامه مردم باز و باز تر می کند، و این کار گسترش اسلام و در نهایت، سعادت بشریت را هموار خواهد کرد. از بین پاسخ مثبت و توجه به ابن مکتوم و ادامه توجه ویژه و گفت و گوی با مشرکین، مورد دوم را برگزیدند، لذا با غفلت از توجه به آن فقیر به سخنان خویش با آن سران ادامه دادند. اکنون با در نظر گرفتن نکات یاد شده و این حقایق که فضای واقعه و طبیعت قضیه آن را برای ما روشن می سازد، به سراغ آیات میرویم و نگاهی دوباره به آن می افکنیم.

می گوید: عبوس شد و روی گردانید، از این که آن نابینا به نزدش آمد؛ یعنی آن سردسته کافران متکبر از این که ابن ام مکتوم نابینا و فقیر نزدش آمد ناراحت شد و از روی نخوت و غرور چهره در هم کشید و روی گردانید. در این آیات، خداوند متعال برای بیان زشتی این عمل و این خوی ناپسند بزرگان شرک، آیات را در سیاق غیبت می آورد، کنایه از آن که آنان از رحمت الهی روی

گردان و دوراند و خداوند ایشان را لایق خطاب نمی‌داند. لذا تنها از این اتفاق خبر می‌دهد و سریع از آن می‌گذرد. سپس خداوند متعال رسول اکرم^۹ را مخاطب قرار داده و با توجه به آن چه در این ماجرا از آن حضرت سرزده که همان توجه و عنایت ویژه به هدایت سران شرک و عدم توجه خاص به این مکتوم بوده است، با ملاحظت او را از این روش نهی می‌کند و از وی می‌خواهد که همت خویش را مصروف هدایت و ارشاد طالبان حقیقت جوی نماید.

پس آیات سوم به بعد سوره عبس، در سیاق آیات از این قبیل است که: «ما انزلنا علیک القرآن لتشقی، الا تذکره لمن یخشی» (طاها/۲-۳) و «لعلک باخع نفسک الا یكونوا مؤمنین و..» (شعرا/۲-۳) لذا خطاب به آن حضرت می‌فرماید: (ای رسول ما! چگونه تو اکثر «هم و غم» خود را صرف ارشاد آن سران مشرک می‌کنی به گونه‌ای که از توجه شایسته به دیگران غافل می‌شوی). «و تو چه می‌دانی، شاید که آن فرد کور، تزکیه و پاک شود یا متذکر شده و این تذکر او را سودمند افتد. اما کسی که بی‌نیازی می‌ورزد، پس تو همت (ویژه خویش را) بدو مصروف می‌داری، در حالی که بر تو باکی نیست که (آن فرد یا افراد ثروتمند و متنفذ) تزکیه و پاک نگردد. اما کسی که شتابان به سوی تو می‌آید در حالی که خشیت (الهی به دل) دارد، پس تو از او غفلت می‌روزی و بدو توجه نمی‌کنی». نه این روش مطلوبی نیست، وظیفه تو تنها تذکر، انذار و ارشاد همگانی است. (زیرا آن تذکره موجب یاد آوری (انسانها) است) پس هر کس خواهد (چه ثروتمند متنفذ و چه نابینای فقیر) از آن پند گیرد» این حقیقت ماجرا است که آیات بدان کاملاً اشعار دارد، همچنین روایتی که از امام صادق^{۱۱} نقل شد نیز ناظر به دو آیه اول سوره است.

پس می‌توان چنین نتیجه گرفت: با توجه به مثال‌ها و نمونه‌های که برای مخاطب قرار دادن قرآن کریم، مخاطبین اش را در سوره ی یوسف و سوره ی احزاب، ارائه نمودیم، و نحوه ی چینش جملات، تذکیر و تانیث و آوردن ضمائر، به این نکته پی خواهیم برد که، فزایهای اول سوره عبس متوجه سران قریش بوده است. زیرا (با توجه به خوی و خصلت متکبران ی آنها) آنها بودند که سزاوار چنین خطاب سرزنش کننده‌ای بودند نه پیامبر^۹. اما خطاب آیات سوم به بعد، می‌تواند متوجه پیامبر^۹ باشد. [چنانچه که برخی از علمای امامیه بدان معترف‌اند.] انهم به خاطر ترک اولاً (همه می‌دانیم که ترک اولاً برای اولیای خدا، هیچگونه منافات با در جات عصمت آنها

نداشته و ندارد). از سوی پیامبر^۹ [عدم توجه جدی و کافی به ابن ام مکتوم] چون بعید نیست که پیامبر (ﷺ) بخواطر شدت توجه به هدایت سران قریش؛ و مردم نیز به دنبال آنان روان بودند؛ از توجه کردن و مهربانی نمودن همیشگی خود غفلت کرده باشد. و همین غفلت علت مورد خطاب قرار گرفتن از سوی قرآن باشد.

نتیجه

در مورد شأن نزول آیات نخستین سوره عبس دو نظر مطرح شد که بسیاری از اهل سنت و عده از شیعیان معتقدند که «عبس و تولی» راجع به پیامبر^۹ است. آنها به یک سلسله روایات استناد کرده اند که هم از لحاظ سندی مخدوش هستند و هم از نظر محتوایی اختلاف فاحش نسبت به هم دارند و علاوه بر آنها با آیات صریح عصمت پیامبر^۹ ناسازگار است؛ همچنین با بعضی آیات که پیامبرش را با بهترین تعبیرات توصیف کرده او را به عنوان بهترین الگوی اخلاق، مهربان ترین، دلسوزترین، متواضع ترین و مشفق ترین شخص نسبت به انسانها بخصوص نسبت به مومنین و پیروانش معرفی می کند که بدون تردید با این نظریه تضاد دارند. اما دیدگاه دوم اینست که آیات اول و دوم سوره عبس راجع به شخص مشرک است که با ورود عبد الله بن ام مکتوم نابینا از روی نخوت و کبر چهره درهم کشید و از او روی برتافت و خداوند او را به خاطر کار ناپسندش به شدت سرزنش کرد. اما از آیات سوم به بعد خداوند متعال رسول اکرم^۹ را مخاطب قرار داده و با توجه به آن چه در این ماجرا از آن حضرت سرزده که همان توجه و عنایت ویژه به هدایت سران شرک و عدم توجه خاص به ابن مکتوم [ترک اولاد] بوده است، با ملاحظت او را از این روش نهی می کند و از وی می خواهد که همت خویش را مصروف هدایت و ارشاد طالبان حقیقت جوی نماید.

کتابنامه

- قرآن کریم.
نهج الفصاحه.
ابوالقاسم، الخوی، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواه، بیروت، منشورات آیت الله خوئی، ۱۴۰۹ق.
ابوبکر، سور آبادی، تفسیر سور آبادی، تحقیق اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، فرهنگ نشر نو، ۱۳۸۰ش.
احمد بن ابی سعد، رشیدالدین میبدی، کشف الأسرار و عدة الأبرار، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۱ش، ج ۱۰.
اسماعیل، بن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، بی تا.
اسماعیل، حقی البروسوی، روح البیان، استانبول، المكتبة الاسلامیه، ۱۹۲۸.
اسماعیل، حقی بروسوی، تفسیر روح البیان، بیروت، دارالفکر، بی تا.
آذر تاش آذرنوش، فرهنگ معاصر عربی به فارسی، تهران، نشر نی، چاپ پنجم، ۱۳۸۴ش.
بروجردی، سید محمد ابراهیم، تفسیر جامع، تهران، انتشارات صدر، چاپ ششم، ۱۳۶۶ش.
حسین بن محمد، راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، بیروت، دارالعلم، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
عبد الله بن عمر، البیضاوی، انوار التنزیل و اسرار التأویل المعروف بتفسیر بیضاوی، بی تا.
عبدالرحمن بن ابی بکر، السیوطی، الدر المنثور فی التفسیر القرآن، قم جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه فی قم القدسه.
عبدالعلی عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، قم، انتشارات اسماعیلیان، چاپ چهارم، ۱۴۱۵ق.
علی اکبر، قرشی، قاموس قرآن، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپ ششم، ۱۳۷۱.
علی بن ابراهیم، قمی، تفسیر قمی، قم، دار الکتب، چاپ چهارم، ۱۳۶۷ش.
فتح الله، کاشانی، منهج الصادقین فی الزام المخالفین، تهران، چاپخانه علمی، ۱۳۳۷.
فخر الدین، طریحی، مجمع البحرين، تحقیق: سید احمد حسینی، تهران، کتاب فروشی مرتضوی چاپ سوم، ۱۳۷۵.

- مالک بن انس، الموطاء، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۰.
- محسن، فیض کاشانی، تفسیر صافی، تحقیق توسط: حسن اعلمی، تهران، انتشارات صدر، چاپ دوم، ۱۴۱۵ق.
- محسن، قرائتی، تفسیر نور، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، چاپ یازدهم، ۱۳۸۳ش.
- محمدباقر، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، تهران، انتشارات اسلامیة، بی تا، ج ۶۷.
- محمد بن جریر، طبری، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، بیروت، دارالفکر، بی تا.
- محمد بن علی بن حسین، صدوق، من لا یحضره الفقیه، بیروت، دارالاضواء، الطبعة الثانية، ۱۴۱۳ق.
- محمد بن علی، شریف لاهیجی، تفسیر شریف لاهیجی، تحقیق: میر جلال‌الدین حسینی ارمونی، تهران، دفتر نشر داد، چاپ اول، ۱۳۷۳ش، ج ۴.
- محمد بن عمر، فخرالدین رازی، مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۴۲۰ق.
- محمد بن یعقوب، فیروز آبادی، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، ششم، دارالفکر، ۱۳۷۲.
- محمدتقی، مصباح یزدی، فلسفه اخلاق، تحقیق و نگارش: محمد حسین شریفی، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل، چاپ اول، ۱۳۸۱.
- محمد حسین، طباطبایی، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم)، چاپ پنجم، ۱۳۷۴.
- محمود، الزمخشری، الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
- محمی الدین، ابن عربی، تفسیر ابن عربی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
- مرتضی، عسکری، نقش عایشه در احادیث اسلام، مترجم: محمد جواد کرمی، قم، دانشکده اصول دین، چاپ اول، ۱۳۷۸.
- ناصر، مکارم شیرازی، وهمکاران، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپ اول، ۱۳۷۴.

